



مجموعه پنج کتاب

اعتقادنامه

نام حق

کریم

قاضی قطب

پند نامه

مجموعه پنج کتاب: کریم، نام حق، پند نامه، قاضی قطب، اعتقاد نامه.

ترتیب جام: احمد جام، ۱۳۹۵.

اج (شماره گذاری گوناگون)

شابک: ۹۶۴-۸۶۸۸-۱۸-۴

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

عنوان دیگر: پنج کتاب.

۱. شعر فارسی - مجموعه ها. الف. عنوان: پنج کتاب.

۸۶۱/۰۰۸

PTR ۴۰۳۲/۳

۲۸۲



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

پنج کتاب

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

چاپخانه: دقت (۶ خط) ۳۳۱۲۵۰۵۲

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۱۸-۴

حق چاپ و نشر محفوظ است

تلفن: ۰۵۱ - ۵۲۵۲۴۴۷۱ - ۵۲۵۲۵۲۳۸ - ۵۱

کریما

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی رحمته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تمهید

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْمُحَمَّدِ، فَرْدِ الصَّمَدِ الْمَعْبُودِ، وَاجِبِ الْوُجُودِ، كَمَا يَلِيْقُ بِشَانِهِ
عَدَدَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى فِي كُلِّ زَمَانٍ آتٍ أَوْ مَاضِيٍّ وَفِي كُلِّ لَحْظَةٍ وَلَحْظَةٍ وَنَفْسٍ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الْمِيزَانِ وَالْجَزَاءِ.

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْأَتَمَّانِ الْأَكْمَلَانِ عَلَى سِرِّ الْوُجُودِ وَسَيِّدِ كُلِّ مَوْجُودٍ، صَاحِبِ
الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَالْعِزِّ الْمَمْدُودِ وَالْحَوْضِ الْمُرُودِ وَاللَّوَاءِ الْمَعْقُودِ سَيِّدِنَا الْحَبِيبِ الْمَحْبُوبِ
وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَسَلَّمْ عَلَيْهِ وَوَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَهْلِ الْكِرَامِ وَالْجُودِ
الْمَتَمَسِّكِينَ بِالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالشَّافِعِينَ الْمَشْفَعِينَ فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ، اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَعَتْرَتِهِ الطَّاهِرَةِ بِحَدِّ غَيْرِ مَحْدُودٍ، آمِينَ.

اما بعد:

امروز بسی خوشحالم که همکارانم به این توفیق بزرگ دست یافته‌اند و توانسته‌اند
آرزوی دیرینه‌ام را جامه‌ی عمل پوشانند و کتاب ارزشمند درسی عمومی و بسیار
مفید و پرخیر و برکت به نام «پنج کتاب» و در واقع پنج گنج را با حذف حشوئیات
ملحقه و جای گزین کردن «اعتقادنامه» مولانای گرامی و شخصیت نامی حضرت
مولانا عبدالرحمن جامی ^{رحمته} که در واقع «فقه اکبر» برای همگان به ویژه اطفال و
اهل سنین صغیر است، در پیرایه‌ای نوین ترتیب داده و برای اصحاب علم و دانش
و ارباب حوزه‌ها و مدارس هدیه کنند، به ویژه از مسئول کتابخانه جامعه الحرمین
به مسئولیت عزیزم مولوی محمد قاسمی پور و سایر همکاران محترم او که

توانسته‌اند این مَنّت را بر حقیر و سایر مدیران مدارس و اُمّت مسلمان و فرزندان
آنها داشته و به نحوی احسن وظیفه خطیر و شایسته‌ی خود را انجام دهند، تشکر و
قدردانی کنم.

جزاهم الله تعالى عنّي وعن الاسلام والمسلمين خيرا.

العبد الحقير (مولانا) عبدالرحمن ملازئی سربازی چابهار

۳ ربیع الاول ۱۴۳۷ هـ برابر با ۲۳ آذر ۱۳۹۴ ش

مقدمه‌ی پنج کتاب

«پنج کتاب» از کتاب‌های مواد نصاب درسی حوزه‌های علمیه اهل سنت ایران، پاکستان و هندوستان است. این کتاب در هر سه کشور بارها چاپ و نشر شده است. شارحان زیادی کوشیده‌اند اشعار پر معنای آن را شرح و موضوع شعر و مقصد شاعر را برای خوانندگان توضیح دهند تا هر کس با غواصی در این دریای خروشان از گوهرهای ناب سعدی و عطار و غیره بهره‌ی کامل ببرد، اما با این وجود گاهی خوانندگان احساس می‌کردند که معنا و مفهوم برخی آیات برای شان نارسا است.

تا اینکه اخیراً مولانا عبدالقادر دهقان رحمته‌الله ضمن حل لغات و ترجمه آیات به نثر روان، سه کتاب کریم‌ا، پندنامه و نام حق را در دو جلد چاپ و منتشر نمود و خوانندگان به ویژه تدریس‌کنندگان این کتاب‌ها را در زمینه‌ی حل اشعار مستغنی ساخت، اما با توجه به این که همراه داشتن شرح در کلاس درس و استفاده از آن از ارزش درس استاد می‌کاهد، لازم بود متن کتاب با تصحیح و ویرایش جدید چاپ شود؛ تا طلاب در خواندن اشعار به سبب اشتباهات چاپ‌های قدیمی دچار مشکل و اشتباه نشوند. لذا حسب دستور استاد بزرگوار حضرت شیخ الحدیث مولانا عبدالرحمن ملازئی رحمته‌الله همت گماشته و این کار را در حد توان خود انجام دادیم.

در تهیه‌ی این کتاب از شرح‌های «کریم»، «پندنامه» و «نام حق» مولانا عبدالقادر دهقان ^{رحمته} و «پندنامه» با تصحیح عبدالحکیم سید زاده و «اعتقادنامه» با شرح و توضیح عبدالله شفیقی و «رساله‌ی قاضی قطب» و «صد پند لقمان حکیم» از مجموعه «پنج کتاب» (چاپ قدیمی کتب‌خانه کراچی) استفاده شده است.

اضافه بر آن، در این چاپ موارد زیر نیز مورد عمل و اقدام بوده است:

۱- «محمودنامه» را از «پنج کتاب» حذف نموده و به جای آن «اعتقادنامه» مولانا جامی ^{رحمته} را افزوده‌ایم.

۲- همه اشعار و آیات، تصحیح و بازنگری شده و در مواردی که نیاز به حرکت گذاری بوده است کلمات را حرکت گذاری کرده‌ایم تا خوانندگان در خواندن آیات دچار اشتباه نشوند.

۳- عناوین را جهت رعایت سبک جدید ادبیات تا حدی کوتاه کرده‌ایم.

۴- رساله‌ی «قاضی قطب» ویرایش و به نثر جدید زبان فارسی تغییر داده شده است.

۵- در آخر کتاب واژه‌نامه‌ای جهت توضیح و ترجمه واژه‌های دشوار گنجانده شده است.

ناگفته نماند که در واقع این واژه نامه برگرفته از تشریحات مولانا دهقان رحمته به اضافه‌ی حل لغات «اعتقادنامه» از مولانا محمد روشندل رحمته (با حذف مکررات و اضافه و تغییر بعضی لغات) می‌باشد. کلمه‌ای که دارای معنای خاصی در یک شعر بوده، در واژه نامه با علامت اختصاری به آن اشاره شده است. مثلاً شعر شماره ۵۱۸ از پندنامه با علامت اختصاری: پ ن / ش: ۵۱۸ نشان داده شده است.

در آخر از مولانا محمد روشندل و رکاتی رحمته که در تصحیح اشعار همکاری داشته‌اند کمال تشکر را داریم.

محمد اشرف ارجمندی

شعبه تصنیف و تألیف

جامعة الحرمین الشریفین چابهار

ربیع الاول ۱۴۳۷ هـ. ق برابر با آذر ماه ۱۳۹۴ هـ. ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناجات به درگاه مجیب الدعوات

کریمای بیخشای بر حال ما که هستم اسیرِ کمندِ هوا
 نداریم غیر از تو فریادرس تویی عاصیان را خطا بخش و بس
 نگهدار ما را از راهِ خطا خطا در گذار و صوابم نما

ثنای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

زبان تا بُود در دهان جای گیر ثنایِ محمد بُود دل پذیر
 حبیبِ خُدا اشرفِ انبیا که عرشِ مجیدش بُود مُتکا
 سوارِ جهانگیرِ یکرانِ بُراق که بگذشت از قصرِ نیلی رواق

خطاب به نفس

چهل سال عمرِ عزیزت گذشت مزاجِ تو از حالِ طفلی نگشت
 همه با هوا و هوس ساختی دمی با مصالحِ نپرداختی
 مکن تکیه بر عمرِ ناپایدار مباش ایمن از بازیِ روزگار

مدح کرم

دلا هر که بنهاد خوانِ کرم بشد نامدارِ جهانِ کرم
 کرم نامدارِ جهانت کند کرم کامگارِ امانت کند
 و رایِ کرم در جهان کار نیست و زین گرم تر هیچ بازار نیست

کرم مایه‌ی شادمانی بود
 دلِ عالمی از کرم تازه دار
 کرم حاصلِ زندگانی بود
 جهان را ز بخشش پُر آوازه دار
 همه وقت شو در کرم مستقیم
 که هست آفریننده‌ی جان کریم

صفت سخاوت

سخاوت کند نیکبخت اختیار
 به لطف و سخاوت، جهانگیر باش
 که مرد از سخاوت شود بختیار
 سخاوت بود کارِ صاحبِ دلان
 در اقلیم لطف و سخا، میر باش
 سخاوت مس‌عیب را کیمیاست
 سخاوت بود پیشه‌ی مُقبلان
 سخاوت همه دردها را دواست
 مشو تا توان از سخاوت بری
 که گویِ بهی از سخاوت بری

مذمت بخل

اگر چرخ گردد به کام بخیل
 و گر در کفش گنجِ قارون بُود
 وَر اقبال باشد غلامِ بخیل
 نیرزد بخیل آنکه نامش بری
 و گر تابعش رُبُع مسکون بود
 مکن التفاتی به مالِ بخیل
 و گر روزگارش کند چاکری
 بخیل آر بود زاهد بحر و بر
 مبر نامِ مال و منالِ بخیل
 بخیل آر چه باشد توانگر به مال
 بهشتی نباشد به حکمِ خبر
 سَخیان ز اموال بر می‌خورند
 به خواری چو مُفلس خُورد گوشمال
 بخیلان غمِ سیم و زر می‌خورند

صفت تواضع

دلا گر تواضع کنی اختیار	شود خلقِ دنیا تو را دوستدار
تواضع زیادت کند جاه را	که از مهر پرتو بُود ماه را
تواضع بُود مایه‌ی دوستی	که عالی بُود پایه‌ی دوستی
تواضع کند مرد را سرفراز	تواضع بود سروران را طراز
تواضع کند هر که هست آدمی	نزید ز مردم به جز مردمی
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخِ پر میوه سر بر زمین
تواضع بود حرمت افزای تو	گند در بهشتِ برین جای تو
تواضع کلید در جنت است	سرافرازی و جاه را زینت است
کسی را که گردن کشی در سراسر است	تواضع از او یافتن خوشتر است
کسی را که عادت تواضع بود	ز جاه و جلالش تمتع بود
تواضع عزیزت کند در جهان	گرامی شوی پیش دل‌ها چو جان
تواضع مدار از خلائق دریغ	که گردن از آن بر کشی همچو تیغ
تواضع ز گردن فرازان نکوست	گدا گر تواضع کند خوی اوست

مذمت تکبر

تکبر مکن زینهار ای پسر	که روزی ز دستش در آبی به‌سر
تکبر ز دانا بُود ناپسند	غریب آید این معنی از هوشمند
تکبر بود عادتِ جاهلان	تکبر نیاید ز صاحبِ دلان

تکبر عزازیل را خوار کرد
 کسی را که خصلت تکبر بود
 تکبر بود مایه‌ی مدبری
 چو دانی تکبر چرا می‌کنی؟
 به زندان لعنت گرفتار کرد
 سرش پر غرور از تصور بود
 تکبر بود اصلِ بد گوهری
 خطا می‌کنی و خطا می‌کنی

فضیلت علم

بنی آدم از علم یابد کمال
 چو شمع از پی علم باید گداخت
 خردمند باشد طلب‌گارِ علم
 کسی را که شد در ازل بختیار
 طلب کردن علم شد بر تو فرض
 برو دامن علم گیر استوار
 میاموز جز علم گر عاقلی
 تو را علم در دین و دنیا تمام
 نه از حشمت و جاه و مال و منال
 که بی‌علم نتوان خدا را شناخت
 که گرم است پیوسته بازارِ علم
 طلب کردن علم کرد اختیار
 دگر واجبست از پیش قطع ارض
 که علمت رساند به دارُ القرار
 که بی‌علم بودن بود غافلی
 که کار تو از علم گیرد نظام

امتناع از صحبت جاهلان

دلا گر خردمندی و هوشیار
 ز جاهل گریزنده چون تیر باش
 تو را ازدها گر بود یارِ غار
 اگر خصمِ جانِ تو عاقل بود
 مکن صحبتِ جاهلان اختیار
 نیامیخته چون شکر شیر باش
 از آن به که جاهل بود غمگسار
 به از دوستداری که جاهل بود

که نادان‌تر از جاهلی کار نیست
و زو نشنود کس جز اقوالِ بد
که جاهل نکو عاقبت کم بود
که جاهل به خواری گرفتار به
کزو ننگ دنیا و عقبی بود

چو جاهل کسی در جهان خوار نیست
ز جاهل نیاید جز افعالِ بد
سر انجامِ جاهل جهنم بود
سرِ جاهلان بر سرِ دار به
زِ جاهل حذر کردنِ اولی بود

صفتِ عدل

چرا بر نیاری سر انجام داد؟
چرا عدل را دل نداری قوی؟
اگر معدلت دستیاری کند
کنون نام نیک‌ست ازو یادگار
که از عدل حاصل شود کامِ مُلک
دلِ اهلِ انصاف را شاد دار
که بالاتر از معدلت کار نیست
که نامت شهنشاهِ عادل بود؟
درِ ظلم بندی بر اهلِ جهان
مُرادِ دلِ داد خواهان بر آر

چو ایزد تو را این همه کام داد
چو عدل‌ست پیرایه‌ی خسروی
تو را مملکت پایداری کند
چو نوشیروان عدل کرد اختیار
ز تأثیرِ عدل‌ست آرامِ مُلک
جهان را به انصاف آباد دار
جهان را به از عدل معمار نیست
تو را زین به آخر چه حاصل بود
اگر خواهی از نیک بختی نشان
رعایتِ دریغ از رعیت مدار

مذمتِ ظلم

خرابی ز بیداد بیند جهان	جو بُستانِ خُرْم ز بادِ خزان
مده رُخصتِ ظلم در هیچ حال	که خورشیدِ مُلکت نیابد زوال
کسی که آتشِ ظلم زد در جهان	بر آورد ز اهلِ عَالَمِ فغان
ستم کش گر آهی بر آرد ز دل	زند سوزِ او شعله در آب و گل
مکن بر ضعیفانِ بیچاره زور	بیندیش آخر ز تنگیِ گور
به آزارِ مظلوم مایل مباش	ز دودِ دلِ خلقِ غافل مباش
مکن مردم آزاری ای تند رأی	که ناگه رسد بر تو قهرِ خدای
ستم بر ضعیفانِ مسکین مکن	که ظالم به دوزخ رود بی سخن

صفتِ قناعت

دلا گر قناعت به دست آوری	در اقلیمِ راحت کنی سروری
اگر تنگدستی ز سختی منال	که پیشِ خردمند هیچست مال
ندارد خردمند از فقر عار	که باشد نبی را ز فقر افتخار
غنی را زر و سیم آرایش است	و لیکن فقیر اندر آسایش است
غنی گر نباشی مکن اضطراب	که سلطان نخواهد خراج از خراب
قناعت به هر حال اولی ترست	قناعت کند هر که نیک اخترست
ز نورِ قناعت بر افروز جان	اگر داری از نیکبختی نشان

مذمتِ حرص

ایا مُبتلا گشته در دامِ حرص	شده مست و لایعقل از جامِ حرص
مکن عمر ضایع به تحصیلِ مال	که هم نرخِ گوهر نباشد سُفال
هر آن کس که در بندِ حرص افتاد	دهد خرمنِ زندگانی به باد
گرفتم که اموالِ قارون تُراست	همه نعمتِ ربعِ مسکون تراست
بخواهی شد آخر گرفتارِ خاک	چو بیچارگان با دلِ دردناک
چرا می‌گذاری ز سودایِ زر؟	چرا می‌کشی بارِ محنتِ چو خر؟
چرا می‌کشی محنت از بهرِ مال؟	که خواهد شدن ناگهان پایمال
چنان داده‌ای دل به نقشِ درم	که هستی ز ذوقش ندیمِ ندَم
چنان عاشقِ روی زر گشته‌ای	که شوریده حالی و سر گشته‌ای
چنان گشته‌ای صیدِ بهرِ شکار	که یادت نیاید ز روزِ شمار
مبادا دلِ آن فرومایه شاد	که از بهرِ دنیا دهد دین به باد

صفتِ طاعت و عبادت

کسی را که اقبال باشد غلام	بُود میلِ خاطر به طاعتِ مُدام
نشاید سر از بندگی تافتن	که دولت به طاعت توان یافتن
سعادت ز طاعت میسر شود	دل از نورِ طاعت منور شود
اگر بندی از بهرِ طاعت میان	گشاید در دولتِ جاودان
ز طاعت نیچند خردمند سر	که بالای طاعت نباشد هنر

به آبِ عبادت وضو تازه دار
 نماز از سر صدق بر پای دار
 ز طاعت بُودِ روشنایی جان
 پرستنده‌ی آفریننده باش
 اگر حق پرستی گنی اختیار
 سر از جیبِ پرهیزگاری بر آر
 ز تقوا چراغِ روان بر قُروز
 کسی را که از شرع باشد شعار
 که فردا ز آتش شوی رستگار
 که حاصل گنی دولتِ پایدار
 که روشن زخورشید باشد جهان
 در ایوانِ طاعت نشیننده باش
 در اقلیم دولت شوی شهریار
 که جنت بود جایِ پرهیزگار
 که چون نیک‌بختان شوی نیک‌روز
 نترسد ز آسیبِ روزِ شمار

مذمتِ شیطان

دلا هر که محکوم شیطان بُود
 کسی را که شیطان بُود پیشوا
 دلا عزمِ عصیان مکن زینهار
 ز عصیان کند هوشمند احتراز
 کند نیک‌بخت از گنه اجتناب
 مکن نفسِ اماره را پیروی
 اگر بر نتابد ز عصیان دلت
 مکن خانه‌ی زندگانی خراب
 اگر دور باشی ز فسق و فجور
 شب و روز در بندِ عصیان بود
 گجا باز گردد به راهِ خدا
 که رحمت کند بر تو پروردگار
 که از آب باشد شکر را گداز
 که پنهان شود نورِ مهر از سحاب
 که ناگه گرفتارِ دوزخ شوی
 بود اسفل السافلین منزلت
 به سیلابِ فعلِ بد و ناصواب
 نباشی ز گلزارِ فردوس دور

در بیان شرابِ محبت

بده ساقیا آبِ آتشِ لباس	که مستی گُندِ اهلِ دل التماس
می لعل در ساغرِ زرنگار	بود روحِ پرورِ چو لعلِ نگار
خوشا آتشِ شوقِ اربابِ عشق	خوشا لذتِ دردِ اصحابِ عشق
بیار آن شرابی چو آبِ حیات	که یابد ز بویش دل از غمِ نجات
خوش آن دل که دارد تمنایِ دوست	خوش آن کس که در بندِ سودایِ دوست
خوش آن دل که شیدا است بر رویِ دوست	خوش آن دل که شد مهرش کویِ دوست
شراب چو لعلِ روانِ بخشِ یار	شرابِ مُصفاً چو رویِ نگار
خوشا می پرستی ز صاحبِ دلان	خوشا ذوقِ مستی ز اهلِ دلان

صفتِ وفا

دلا در وفا باش ثابتِ قَدَم	که بی سگه رایج نباشد درم
ز راهِ وفا گر نیچی عنان	شوی دوست اندر دلِ دشمنان
مگردان ز کویِ وفا رویِ دل	که در رویِ جانان نباشی خجل
منه پای بیرون ز کویِ وفا	که از دوستان می نیرزد جفا
جدایی ز احباب کردن خطاست	بُردن ز یاران خلافِ وفاست
بود بی وفایی سرشتِ زنان	میاموز کردارِ زشتِ زنان

فضیلتِ شکر

کسی را که باشد دلِ حق‌شناس
نَفَسِ جُزْ به شکرِ خدا بر میار
تو را مال و نعمت فزاید ز شکر
اگر شکرِ حق تا به روزِ شمار
ولی گفتنِ شکرِ اولی‌تر است
گر از شکرِ ایزد نبندی زبان
نشاید که بندد زبانِ سپاس
که واجب بود شکرِ پروردگار
تو را فتح از در، در آید ز شکر
گذاری نباشد یکی از هزار
که اسلام را شکرِ او زیور است
به دست آوری دولتِ جاودان

مدح صبر

تو را گر صبوری شود دستیار
صبوری بود کارِ پیغمبران
صبوری گشاید در کامِ جان
صبوری بر آرد مرادِ دلت
صبوری کلیدِ درِ آرزوست
صبوری به هر حال اولی بود
صبوری تو را کامگاری دهد
صبوری کنی گر تو را دین بود
به دست آوری دولتِ پایدار
نیچند زین روی، دین پروران
که جز صابری نیست مفتاحِ آن
که از عالمان حل شود مشکل
گشاینده‌ی کشورِ آرزوست
که در ضمنِ آن چند معنی بود
ز رنج و بلا رستگاری دهد
که تعجیلِ کارِ شیاطین بود

صفت راستی

دلا راستی گر کنی اختیار	شود دولت همدم و بختیار
نیچد سر از راستی هوشمند	که از راستی نام گردد بلند
دم از راستی گر زنی صبح‌وار	ز تاریکیِ جهل گیری کنار
مزن دم به‌جز راستی زینهار	که دارد فضیلتِ یمن بر یسار
به از راستی در جهان کار نیست	که در گلبنِ راستی خار نیست

مذمتِ کذب

کسی را که ناراستی گشت کار	کجا روزِ محشر شود رستگار
کسی را که گردد زبانِ دروغ	چراغِ دلش را نباشد فروغ
دروغ آدمی را کند شرمسار	دروغ آدمی را کند بی‌وقار
ز کذاب گیرد خردمند عار	که او را نیارد کسی در شمار
دروغ ای برادر مگو زینهار	که کاذب بود خوار و بی‌اعتبار
ز ناراستی نیست کاری بتر	از او گم شود نام نیک ای پسر

صفتِ صنعتِ حق تعالی

نگه کن برین گنبدِ زرنگار	که سقفش بود بی‌ستون استوار
سرا پرده‌ی چرخِ گردنده بین	درو شمع‌های فروزنده بین
یکی پاسبان و یکی پادشاه	یکی دادخواه و یکی باج‌خواه
یکی شادمان و یکی دردمند	یکی کامران و یکی مُستمند

یکی سرفراز و یکی خاکسار
 یکی در پلاس و یکی در حریر
 یکی نامراد و یکی کامگار
 یکی را بقا و یکی را فنا
 یکی سالخورد و یکی نوجوان
 یکی در دُعا و یکی در وعا
 یکی غرق در بحر فسق و فساد
 یکی بُردبار و یکی جنگجوی
 یکی در مشقت، یکی کامیاب
 یکی در کمندِ حوادث اسیر
 یکی با غم و رنج و محنت ندیم
 یکی در غمِ نان و خرجِ عیال
 یکی را دل آزرده خاطر حزن
 یکی در گنه بُرده عمری به سر
 یکی خفته در گنج میخانه مست
 یکی در ره کُفر زَنار دار
 یکی مدبر و جاهل و شرمسار
 یکی بُزدل و سُست و ترسنده جان
 یکی دزد باطن که نامش دبیر

یکی باجدار و یکی تاجدار
 یکی بر حصیر و یکی بر سریر
 یکی بی‌نوا و یکی مالدار
 یکی در غنا و یکی در عنا
 یکی تندرست و یکی ناتوان
 یکی در صواب و یکی در خطا
 یکی نیک‌کردار و نیک اعتقاد
 یکی نیک‌خلق و یکی تُندخوی
 یکی در تنعم یکی در عذاب
 یکی در جهانِ جلالت امیر
 یکی در گلستانِ راحت مقیم
 یکی را برون رفت ز اندازه مال
 یکی چون گُل از خرّمی خنده‌زن
 یکی بسته از بهر طاعت کمر
 یکی راشب و روز مُصحف به دست
 یکی بر درِ شرعِ مسمار وار
 یکی مقبل و عالم و هوشیار
 یکی غازی و چابک و پهلوان
 یکی کاتبِ اهل دیانت ضمیر